



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - نظریه سوم (صاحب فصول)
مقدمه موصله و بررسی امکان ثبوتی آن طبق احتمال دوم
سال نهم
جلسه: ۴۰
تاریخ: ۱۰/دی/۱۳۹۶
مصادف با: ۱۲ ربیع الثانی ۱۴۳۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

بحث درباره احتمال دومی بود که در کلام صاحب فصول داده شده است. صاحب فصول نظرشان این بود که وجوب غیري مقدمه مشروط به قید ایصال به ذی المقدمه است. در مورد تقیید مقدمه به این قید دو احتمال بیان شد که معلوم شد احتمال اول ثبوتاً استحاله دارد. در مورد احتمال دوم وجوهی برای استحاله بیان شد. دو وجه، یعنی دور و تسلسل مورد اشکال قرار گرفت و نفی شد. وجه سوم در استحاله رجوع قید ایصال به خود واجب (نه وجوب) این بود که اگر مقدمه موصله وجوب غیري داشته باشد لازمه اش اجتماع دو وجوب غیري و نفسی در ذی المقدمه است؛ لکن دو وجوب نمی توانند در ذی المقدمه اجتماع کنند. پس نتیجه می گیریم که اساساً وجوب غیري مقدمه مقید به قید ایصال نیست. یعنی قید ایصال نمی تواند به واجب برگردد. این قیاس استثنایی بود که در جلسه قبل ذکر شد. هم مقدمه اول آن که ملازمه بین شرط و جزاء بود تبیین شد و هم مقدمه دوم که چرا اجتماع دو وجوب نفسی و غیري در ذی المقدمه قابل قبول نیست. حال نوبت به بررسی این وجه می رسد که آیا این وجه قابل قبول است یا خیر؟

بررسی وجه سوم (اجتماع وجوب نفسی و غیري در ذی المقدمه)

برای باطل کردن این استدلال می بایست یا مقدمه اول قیاس را منهدم کنیم یا مقدمه دوم را یا هر دو را. یعنی آن قضیه شرطیه را رد کنیم که اگر قید ایصال دخیل در واجب باشد (کما ذهب الیه صاحب الفصول) یلزم منه اجتماع الوجوبین فی ذی المقدمه. علی الخصوص ملازمه بین مقدمه وتالی یا شرط و جزاء؛ یا مقدمه دوم را باطل کنیم که بگوییم اجتماع دو وجوب در ذی المقدمه اشکالی ندارد.

بیان ملازمه به این ترتیب بود که معنای مقدمه موصله این است که مقدمه در صورتی وجوب غیري پیدا می کند و واجب غیري می شود که موصل به ذی المقدمه باشد. پس چون وصول به ذی المقدمه در این عنوان اخذ شده معنایش این است که خود مقدمه اگر بخواهد موصله باشد متوقف بر ذی المقدمه است و همیشه متوقف علیه نسبت به متوقف جنبه مقدمیت دارد. پس ذی المقدمه

خودش می شود مقدمه مقدمه موصله. پس به اعتبار مقدمیتش باید وجوب غیرى پیدا کند و به اعتبار این که از قبل ذی المقدمه بود وجوب نفسى دارد. پس اکنون وجوب نفسى و وجوب غیرى در شئ واحد مجتمع می شود.

در این که ذی المقدمه متوقف است بر مقدمه، یک امر واضح و روشنى است. اما عکس آن یعنی مقدمه به تنهایی بخواهد متوقف بر ذی المقدمه باشد قابل قبول نیست. رفتن به بالای پشت بام متوقف بر نردبان گذاشتن است؛ اما نردبان گذاشتن متوقف بر بالای پشت بام رفتن نیست. این امر روشنى است که ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است ولى مقدمه متوقف بر ذی المقدمه نیست. حال اگر سخن از مقدمه موصله به میان بیاید، مقدمه موصله یعنی مقدمه موصل به ذی المقدمه. و این سبب توقف مقدمه بر ذی المقدمه می شود. وقتى می گوئیم مقدمه موصله و موصل الیه نیز ذی المقدمه است قهرا این مقدمه متوقف می شود بر ذی المقدمه. زیرا ذی المقدمه برای مقدمه موصله جنبه مقدمیت پیدا می کند. پس ذی المقدمه می شود «مقدمه المقدمه». حال آن چه که در این جا می خواهد وجوب غیرى به آن متعلق شود چیست؟

تا این جا معلوم شد که ذی المقدمه در صورتى که مقدمه را مقدمه موصله قرار دهیم عنوان مقدمیت پیدا می کند. خود ذی المقدمه که از قبل ذی المقدمه بود، اکنون نیز یک عنوان مقدمیت مقدمه به آن اضافه شد. خود این «مقدمه المقدمه» طبق نظر صاحب فصول باید موصله باشد. زیرا ایشان هر مقدمه‌ای را متصف به وجوب غیرى نمی داند. در چه صورت ذی المقدمه که اکنون عنوان «مقدمه المقدمه» پیدا کرده است می تواند متعلق وجوب غیرى شود؟ اگر موصله باشد، زیرا صاحب فصول معتقد است که وجوب غیرى فقط به یک شرط روی مقدمه بار می شود و آن شرط این است که مقدمه موصله باشد.

پس فرض این است که وجوب غیرى روی ذی المقدمه می آید ولى ذی المقدمه به عنوان این که خودش مقدمه است اما نه مطلق مقدمه، بلکه مقدمه موصله. حال سوال این است که این ذی المقدمه که اکنون قرار است وجوب غیرى بر آن بار شود به عنوان این که خودش یک مقدمه موصله است، قرار است موصل به چه چیزى باشد؟ پس خود این ذی المقدمه اگر بخواهد طبق نظر صاحب فصول واجب غیرى باشد حتما باید موصل باشد، زیرا اگر موصل نباشد ولو این که ذی المقدمه است واجب نمی شود ولى الان با ذی المقدمه بودنش کار نداریم زیرا الان یک مقدمه است و طبق نظر صاحب فصول این مقدمه در صورتى وجوب غیرى پیدا می کند که موصله باشد. حال قرار است این ذی المقدمه به یک جهت و مقدمه به جهت دیگر ما را به چه چیزى برساند؟ این جا دو احتمال است:

احتمال اول: ذی المقدمه که خودش «مقدمه موصله» است ما را به خود ذی المقدمه برساند. آیا این امکان دارد؟ خیر. زیرا شئ نمی تواند موصل الی نفسه باشد شئ نمی تواند خودش را به خودش برساند شئ می تواند موصل الی غیره باشد اما این که خودش را به خودش برساند امکان ندارد. پس این احتمال قابل قبول نیست که ذی المقدمه یعنی کون على السطح به عنوان این که ذی المقدمه است برای نصب نردبان موصله عنوان مقدمیت پیدا کند. اگر بخواهد این ذی المقدمه یعنی کون على السطح به شرطى واجب غیرى شود که رساننده به خود کون على السطح باشد معنا ندارد زیرا امکان ندارد که چیزى موصل به خودش باشد و امکان ندارد موصل و موصل الیه شئ واحد باشد.

احتمال دوم: موصلیت در رابطه با خودش نباشد بلکه در مورد مقدمه باشد. یعنی بگوئیم این ذی المقدمه «مقدمه موصله الی المقدمه» یعنی کون على السطح که ذی المقدمه است موصل نصب نردبانی که موصل به کون على السطح است می باشد. یعنی ذی-

المقدمه موصل به مقدمه است. این احتمال نیز قابل قبول نیست. زیرا وقتی می‌گوییم مقدمه مقدمه، معنایش همان ذی المقدمه است. این که ذی المقدمه موصل باشد به ذات مقدمه اول قابل قبول نیست. کون علی السطح موصل ما باشد به نصب سلم که معنا ندارد. زیرا کون علی السطح نمی‌تواند موصل به هر نصب سلمی باشد بلکه باید موصل به نصب سلم موصل باشد چون اگر قید ایصال همراه نصب سلم نبود از اول برای کون علی السطح مقدمیت نداشت لذا کون علی السطح مقدمه موصله برای نصب سلمی است که موصل به همین کون علی السطح است. بنابراین موصل و موصل الیه با یک واسطه متحد می‌شوند یعنی باز هم شیء موصل به خودش می‌شود و این محال است.

پس ملاحظه کردید که وجه سومی که در استحواله گفته شد، باطل شد چون ملازمه از بین رفت لذا با تحلیلی که کردیم، مقدمه موصله مستلزم اجتماع دو حکم وجوب نفسی و وجوب غیری در ذی المقدمه نیست. پس ثبوت اشکالی نیست.

نتیجه بحث

از نظر مقام ثبوت نه اشکال دور و تسلسل و نه اجتماع وجوب نفسی و غیری در ذی المقدمه پیش نمی‌آید. پس طبق این احتمال ثبوت سخن صاحب فصول مبتلا به مانع نیست. اما این که آیا اثباتا این سخن دلیلی دارد یا خیر باید بررسی کنیم.

تا این جا درباره مقدمه موصله ای که صاحب فصول بیان کرده دو احتمال بیان کرده که ما هر دو را بررسی کردیم. لکن غیر از این دو احتمال، احتمالات و تفسیرهای دیگری نیز از سخنان صاحب فصول به عمل آمده. چون آن دو تفسیر از ناحیه بسیاری از بزرگان مورد اشکال قرار گرفته بود لذا برخی تفسیر سوم و چهارمی از صاحب فصول ارائه داده اند.

مدعی: مقدمه فقط به شرط ایصال واجب به وجوب غیری است به تعبیر دیگر مقدمه موصله علی القول بالملازمه واجب است نه مطلق مقدمه. در مورد موصله بودن ما دو احتمال بیان کردیم: یکی این که این قید موصله بودن یا ایصال به خود وجوب برگردد که این محال است دوم این که به خود واجب برگردد نه وجوب که این محال نبود. اما کتیری از علماء نتوانستند اشکالات آن را حل کنند لذا رو به تفسیرات دیگر آوردند. از جمله کسانی که کلام صاحب فصول را تفسیر کرده است محقق حایری موسس حوزه علمیه قم است و نیز محقق عراقی.

تفسیر محقق حایری از کلام صاحب فصول

ایشان در واقع از سخن صاحب فصول را به نحوی تفسیر کرده که این اشکالات به نحوی مرتفع بشود. ایشان می‌گویند: اساسا ایصال برای مقدمه قید نیست تا بیابیم بحث کنیم که قید وجوب است یا قید واجب. بلکه اگر صاحب فصول گفته وجوب غیری به مقدمه موصله تعلق می‌گیرد، مقصودشان این است که داعی بر وجوب، ایصال است. یعنی وجوب غیری به ذات مقدمه تعلق گرفته برای این که ایصال محقق شود. پس داعی واجب کردن مقدمه، ایصال به ذی المقدمه است. مولا و شارع اگر مقدمه را واجب کرده انگیزه داشته. داعی بر ایجاب مقدمه این بوده که مکلف را به ذی المقدمه برساند و این فرق می‌کند با قید. گاهی می‌گوییم ایصال قید واجب است ولی گاهی می‌گوییم ایصال داعی بر وجوب غیری است نه این که قید وجوب یا واجب باشد. دلیل: سپس ایشان می‌فرماید: وجدان نیز گواه بر این است. زیرا اگر مولا مقدمه ای را واجب کند و ما این را از راه ملازمه کشف کردیم؛ داعی او بر واجب کردن مقدمه این بوده که مکلف به ذی المقدمه برسد. پس ایصال می‌شود داعی نه قید.

شاهد: شاهی که ایشان بیان می کند این است که اگر ما ذی المقدمه ای را در نظر بگیریم که دارای چند مقدمه است. زمانی ذی المقدمه محقق می شود که همه این مقدمات با هم اتیان شوند، به نحوی که اگر یکی از این مقدمات نباشد اساسا ذی المقدمه تحقق پیدا نمی کند. حال در چنین فرضی آیا می توانیم بگوییم هر کدام از این مقدمات مستقلا متعلق و جوب گیری هستند یا این که یک وجوب گیری به همه تعلق گرفته است؟ بعید است که بتوانیم بپذیریم که هر یک از مقدمات با قطع نظر از سایر مقدمات، متعلق اراده گیری و وجوب گیری مولا قرار بگیرد زیرا اصلا فایده ای ندارد که مولا جدا جدا به یک یک این مقدمات اراده گیری خود را متعلق کند، آن چه که اراده مولا به آن تعلق گرفته یک وجوب و اراده گیری است که به همه این مقدمات باهم تعلق گرفته است. ولی داعی او بر این وجوب گیری متعلق به همه مقدمات ایصال به ذی المقدمه است. لذا نمی توانیم بگوییم مولا برای هر یک از این مقدمات یک اراده گیری دارد تا مکلف به ذی المقدمه برسد. معنا ندارد که هر یک جدا جدا یک اراده گیری به آن ها متعلق شود برای رسیدن به ذی المقدمه. اصلا معنا ندارد که ذی المقدمه با یکایک این مقدمات مستقلا تحقق پیدا کند. پس آن چه که این جا تایید می کند که اینجا مسئله داعی است نه تقیید همین ذی المقدمه هایی است که چند مقدمه دارند. اگر در مقدمه موصله ایصال قید بود، می بایست هر کدام از مقدمات به شرط ایصال در جایی که ذی المقدمه متوقف بر چندین مقدمه است یک وجوب گیری به آن تعلق بگیرد. این برای مولا فایده ای ندارد که نسبت به هر مقدمه ای وجوب گیری داشته باشد، آن هم به قید ایصال. اصلا چه بسا تصویرش درست نباشد. چون هر مقدمه به تنهایی نمی تواند موصله باشد مجموع مقدمات با یکدیگر موصل به ذی المقدمه است و این تایید می کند داعی بودن ایصال را نه قید بودنش را.

پس به نظر محقق حایری منظور از ایصال که در کلام صاحب فصول آمده یعنی این که وقتی اراده گیری به مقدمات متعدد متعلق می شود که این مقدمات بینشان یک سنخیتی باشد و سنخیت و آن چیزی که این مقدمات را به هم پیوند می دهد این است که همه آنها به نحوی در تحقق ذی المقدمه سهیم هستند و هیچ کدام به تنهایی نمی تواند ذی المقدمه را محقق کند اما همه با هم در تحقق ذی المقدمه سهیم دارند و این داعی است. لذا اگر ایصال را داعی بدانیم نه قید، اشکالاتی که در گذشته به صاحب فصول وارد شد برطرف می شود زیرا همه آن ها مبتنی بر این بود که ایصال قید باشد چه برای وجوب و چه واجب. درست است که به اکثر این اشکالات پاسخ دادیم ولی به هر حال آن هایی که اشکال کردند از این منظر اشکال کردند که ایصال را قید وجوب یا واجب قرار دادند اما اگر گفتیم که اساسا ایصال قید نیست بلکه داعی است که شاهد آن هم بیان کردیم دیگر جایی برای اشکال نیست.

«الحمد لله رب العالمین»